

شعر امروز افغانستان *

ما ایرانیان چیزهای زیادی را مدیون مهاجرت ناخواسته گروه بزرگی از مردم افغانستان هستیم. در این میان، مهمتر از همه آن که دریافتیم، و این بار به گونه‌ای گسترده، که چگونه مردم افغانستان را از خود بدانیم و این گوهر گرانبها را ارج بنهیم. مردمی که با وجود دشواریهای سیاسی و موانع بسیار در واحد سیاسی جداگانه‌ای به پرورش همان فرهنگ و تمدن سرگرمند که ما نیز به آن عشق می‌ورزیم و به سربلندی آن مفتخر هستیم. مهاجرت ناخواسته از دو سو به ژرفتر ساختن پیوندها انجامید. هرچند که در آغاز نمی‌دانستیم به چه شیوه‌ای دستهایمان را به سوی هم دراز کنیم، اما به تدریج دانستیم که چگونه با هم بزیسیم و به حضور همدیگر خو بگیریم.

همان سان که در افغانستان زبان فارسی همچون زبانی فرهنگی و مشترک به کار می‌رود، در ایران نیز این زبان در بین مهاجران عهده‌دار نقشی دورانساز شده است. زبان فارسی در میان مهاجران افغانستان در ایران نه تنها به صورت زبان اصلی ارتباطی عمل می‌کند، بلکه فراسوی آن همچون ابزار آموزش و انتقال فکر و به ویژه به عنوان زبان تفکر و آفرینندگی به انجام دادن رسالتی فرهنگی - تاریخی می‌پردازد که میزان اهمیت آن شاید هنوز بر نسل کنونی روشن نباشد.

مهاجران موجب شدند که ما زبان فارسی را با آهنگی دیگر بشنویم و لذتهای تازه‌ای در این زبان مشترک بین دو کشور بجویم. یکی از آن لذتها می‌تواند آشنایی با شعر دری در افغانستان امروز باشد که مردم ما از لذت حضور فعال آن محروم بوده‌اند...

شعر معاصر فارسی در افغانستان دستخوش دگرگونیهایی بوده است که بیشتر سخن سرایان ما از کم و کیف آن بی‌اطلاع بوده‌اند. این شعر گرچه همپای شعر معاصر در ایران تحول نیافت اما از تحول درونی و از تأثیر پذیری از شاعران ایران دور نماند. با این حال باید گفت که نه از نظر شتاب با ایران همانندی داشت و نه از نظر شروع و شکل تحول. این نگاه به شعر معاصر افغانستان را نباید همراه با ارزشداوری دانست یا اصولاً با انکاه به ارزشداوری به سیر تحول آن نگریست. جریانهای فرهنگی در حوزه‌های مختلف حتی یک فرهنگ، به ویژه که اجزاء آن با هم در ارتباط مستمر نباشد، می‌توانند خصوصیات تکاملی متفاوت داشته باشند و هر یک از سرشت ویژه‌ای برخوردار گردند. در این دیدگاه، برای فهم هر فرهنگ یا پاره‌ای از یک فرهنگ باید به روش درون فهمی توسل جست و از دست زدن به داوریهایی که برتری جویی به بار می‌آورند، دوری گردید.

شعر معاصر فارسی در افغانستان گاه در دوری از ایران و گاه در ارتباط با آن بالندگی یافته است و سخن سرایانی به پهنهٔ زبان و فرهنگ غنی فارسی که به یکسان به همهٔ پارسی‌گویان تعلق دارد عرضه کرده است که موجب غرور و سربلندی فرهنگ غنی فارسی است. شعر دری در افغانستان، نه تنها هویت گروه‌های جمعیتی گسترده‌ای را پاس داشته و شفافیت بخشیده است که به سهم خود بر غنای فرهنگ

ادبی حوزه پهنآوری که فراسوی مرزهای سیاسی چند کشور می‌رود، افزوده است.

داوری درباره شعر دری در افغانستان کاری است بس دشوار. من فکر می‌کنم که ما هنوز در مرحله آماده‌سازی اسناد بررسیهای جدی‌تر و ژرف‌تر هستیم....

نظر چند شاعر افغان

در آبان ۱۳۶۹ که به مشهد رفتم، در گفتگویی با چند تن از شاعران و ادیبان افغانستان نکته‌هایی عنوان شد که می‌تواند ما را به درک بهتر نظرهای این عزیزان یاری برساند. استاد فدایی که رئیس انجمن ادبی شاعران مهاجر در مشهد است، گفت: «به هر شعری که فاقد وزن و قافیه باشد، «شعر نو» گفته نمی‌شود و به هر شعری که دارای وزن و قافیه باشد، «شهر کهنه» گفته نمی‌توانیم». به نظر استاد فدایی گرچه اساساً وزن لازمه شعر است، شعر نو شعری است که از نظر محتوا یا پدیده‌ها و زمان عصر شاعر پیوندی داشته باشد و شاعر با جامعه خود و با روندی که در همان جامعه در جریان است و حالتی که در جامعه فعلی شاعر دیده می‌شود، رابطه داشته باشد. این همان شعر نو است. به نظر او تنها با استخدام کردن واژه‌ها و کلمات، هر شعری را نمی‌توانیم شعر نو یا کلاسیک بنامیم. موضوع شعر، بنابراین دید، ارتباط پیدا می‌کند با جامعه‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند... از او پرسیدم که، خصوصیات شعر افغانستان چیست و چه نوآوری‌هایی در آن می‌بیند. گفت انسان در حوزه هنر همیشه تشنه نوآوری است، ولی این نوآوری باید به حدی باشد که انسان را از فرهنگ اصیل و سرزمین اصلی دور نسازد. او گفت جوانانی داریم که خواستار نوآوری هستند؛ البته در شرایطی که فرهنگ اصیل و سنتی خود را رعایت می‌کنند و بیشتر مسائل روز یعنی انقلاب را در نظر دارند. جوانانی هم هستند که با ترکیبات نو و واژگان نو سر و کار دارند.

با تجاوز روسیه به افغانستان، مضمون شعر معاصر، به میزان درخور توجهی، متوجه بیرون راندن روسها شد. در بین مهاجران عنصر غربت، دل‌تنگی و حس وطنخواهی تقویت شد. هنگامی که روسها افغانستان را ترک کردند، شعر مهاجرت متوجه رویدادهای روز افغانستان و سرنگونی حکومت کابل شد. شعر داخل افغانستان تفاوت‌های درخور توجهی با شعر مهاجرت یافت...

به نظر عبدالکریم تمنا، شعر امروز افغانستان دو بخش دارد. یک عده مردمی هستند که در افغانستان زندگی می‌کنند و عده‌ای هم هستند که در خارج هستند یا اگر هم در افغانستان هستند، در جبهه‌ها و در مخالفت با دولت به سر می‌برند. به نظر او مردمی که در مقابل دولت هستند با مردمی که در صف دولت هستند اشعارشان با هم فرق می‌کند. کسانی که در مخالفت با دولت به سر می‌برند اگر هم شعر عرفانی می‌گویند باز هم کوشش می‌کنند شعرشان به نحوی از اشکال با انقلاب ارتباط داشته باشد. شعر گروه‌های موافق با دولت تمایل دارد که به نفع دولت باشد و نفع مردم را در نظر نگیرد.

با این حال، استاد عبدالکریم تمنا عقیده داشت که گروه ثالثی هم هستند که به میل خود شعر می‌گویند و اشعارشان جنبه حماسی یا غنایی دارد. به نظر او طبیعی است که شعر کسی که در پاکستان زندگی می‌کند با شعر کسی که در کابل زندگی می‌کند و زیر نظر دولت است با هم فرق می‌کند. عبدالکریم تمنا عقیده دارد که شعر در افغانستان از هر نظر رو به پیشرفت است. او می‌گوید اشعار انقلابی در این سالها اگرچه از نظر شکل، ارزشهای هنری اندکی دارد، ولی از نظر معنا و عمق خیلی غنی‌تر از شعرهایی است که در افغانستان سروده می‌شود. از نظر تمنا، غزل بهترین نوع شعر است. شاعران فعلی در قالب غزل، مثنوی هم می‌گویند و بین شاعران مهاجر این کار را رواج داده‌اند.

درباره تأثیر شعرای نوپرداز ایران بر شاعران افغانستان، عبدالکریم تمنا می‌گوید از هفتاد سال پیش، حتی پیش از طرزی ما شاعران نوسرا داشتیم. مثلاً سرور گویا و مستغنی. به نظر او در این باره باید از داوری کلی پرهیخت. نمی‌توان گفت که همه شعر نو افغانستان از شعر نو ایران تأثیر پذیرفته است، ولی

البته جوانانی مانند لطیف ناظمی، واصف باختری و لطیف پدرام تحت تأثیر شعر نمایی اند. سپس می‌افزاید من در شعر نو افغانستان حتی یک شعر ندیدم که معنی آن را نفهمیده باشم اما در شعرهای ایران بسیار شعرهایی هست که مرحوم دکتر خانلری می‌گفت سی سال درس خواندم و سی سال درس دادم ولی باز برخی از شعرهای نو را نمی‌فهمم...

آقای صبار، یکی از مهاجران به من گفت اشعار شعرای معاصر افغانستان تشویق مجاهدین است به جهاد. به نظر او شعر یک محرک است و تأثیر عجیبی دارد که مجاهدین را به تشویق می‌آورد بر علیه دشمن. او گفت مردمی که لسان پشتو دارند وقتی شعر دری می‌خوانند یک محبت پیدا می‌شود. آقای فائق که خود از شاعران است به من گفت وظیفه ما و منظور ما فعلاً این است که پیروزیها و فتوحاتی را که در جبهه‌های جهادی به دست می‌آید منعکس بسازیم، چه در زمینه شعر و چه در زمینه نثر. او عقیده دارد که هر شعری که تأثیر بیشتری بر روحیه مهاجران داشته باشد آن شعر بهتر است، چه غزل باشد، چه قصیده، چه بحر طویل... آقای فائق گفت اشعار موزون در جبهه‌ها بیشتر خوانده می‌شود. مثلاً اشعار موزون استاد خلیلی. سپس افزود هر چیزی که دردهای مردم را منعکس بسازد آن چیز خوب است. الان ما احساس می‌کنیم که وحدت ضرورت بیشتر دارد. به همین خاطر می‌کشیم این ضرورت را در شعر خود و در نشریات خود منعکس بسازیم.

آقای مصون مسئول شورای جهادی در مشهد نیز همین عقیده را داشت. به نظر او شعر باید احوالات ملت مظلوم افغانستان را به سمع جهانیان برساند. هر شعری که مردم را بیشتر تحریض کند آن شعر بهتر است. مردم ما با شعر نو آشنایی ندارند. شعرهای موزون و مقفی مؤثر است و در جبهه‌ها کاربرد دارد.

* * *

این نظر ها که در آغاز سیاسی جلوه می‌کند، در اصل معنای فرهنگی ژرفی دارد و به موضوع مهمی می‌پردازد که بسیار بحث‌انگیز است: کاربرد شعر. اگر این نکته درست طرح نشود می‌تواند به ماهیت شعر آسیب برساند. در ضمن نمی‌توان از دیده دور داشت که کلام موزن دهان به دهان می‌گردد و نیروی تهییج‌کننده بسیار دارد. اگر در جبهه شعر موزون است که مؤثر می‌افتد، پس شعر شاعری که برای جبهه می‌سراید تفاوت می‌یابد با شعری که در حوزه دیگری قد بر می‌افزاید. با این سخن، از بحثهای پیشین هنوز چندنان فراتر نرفته‌ایم. اما پرسشی بنیادی که در این جا مطرح می‌گردد این است که آیا شعر ناموزون فاقد اثرگذاری توده‌ای است؟ چرا مردم عادی با شعر نو آشنا نمی‌شوند؟

آشنای چندساله‌ام نهبیک فلاح گفت شعر یعنی احساس. شعرای افغانستان آن چه را که احساس می‌کنند در گفتار خود بیان می‌کنند. امروز شعر در افغانستان همچون جهاد است، مبارزه است، هدف است. شاعران در این وقت تشویق به وحدت می‌کنند و از بزرگان و رهبران انتقاد می‌کنند. شعری که قافیه و آهنگ دارد بر مردم تأثیر می‌گذارد. یا مثلاً شاعران افغانستان درباره آوارگی شعر می‌گویند چون مردم ما آواره شده‌اند. شعر امروز افغانستان تشویق می‌کند که مهاجران استقامت داشته باشند. شعر انقلابی مردم را به وطن دوستی و مقاومت تشویق می‌کند.

آقای عارف نیز معتقد بود که شعر در سنگرها اثربخشی دارد. به نظر او شعر شاعران افغانستان از هر نظر قابل تقدیر است و دارای قدر. مجاهدین در سخت‌ترین شرایط از این شعرها استفاده می‌کنند. مجاهدین بیشتر از شعرهایی که در رابطه با مسائل روز یعنی جهاد و انقلاب باشد استفاده می‌کنند. شعرهای دری در بین پشتو زبانان خوانده می‌شود. در نقاط پشتو زبان از هر دو شعر استفاده می‌کنند. در حوزه هرات، شعر پشتو کاربرد ندارد و کسی از آن استفاده نمی‌کند.

عبدالکریم تمناگفت فرهنگ زبان دری در افغانستان حاکم است. بنابراین برادران پشتو زبان، به خصوص طبقه باسواد، زبان دری را می‌دانند. فرهنگ دری فرهنگ غنی و حاکم است. پشتو زبانان بیشتر

زبان دری می‌دانند. استاد فدایی هم عقیده مشابهی داشت و می‌گفت شعر دری حتی در نقاط پشتو زبان موفق خود را دارد.

به نظر آقای عاجز، شعرا و نویسندگان افغانستان با قلم با دشمن مقابله می‌کنند. خصوصاً آثار استاد خلیلی که خیلی مؤثر است و از تیر مجاهدین کارگر تر افتاده است. حالاکه روسهارفته‌اند شاعران مارژیم فعلی را رژیم دست نشانده خطاب می‌کنند و می‌گویند این رژیم نوکر ترار روس است.

آقای پویا عقیده دارد که در زمان چنگیز وضع ادب رو به زوال گذاشت، اما در زمان تیموریان دوباره اوج گرفت. اختلاط زندگی قبیله‌ای با زندگی ده نشینی وضعی به وجود آورد که روی هنر و ادب تأثیر گذاشت. شعر دوره مشروطیت بیشتر می‌خواست ادبیات کهنسال را زنده بسازد. در دوره مشروطیت، به نظر او، استقلال نسبی پدیدار گشت. اشعار محمود طرزی هم حال و هوای سیاسی دارد؛ اندیشه‌هایی با خود از ترکیه آورده بود. در این زمان هند زیر تسلط انگلیس قرار داشت. در دوره ظاهر شاه تا پایان گرفتن حکومت داودخان، به عقیده آقای پویا از نظر شعری شاهد رشد و پیشرفت هستیم؛ در زمینه اشعار تغزلی، غنایی، عرفانی و اشعار مجلسی استاد خلیلی مظهر این دوره است. بعد از کودتای هفت ثور، ملت می‌خواهد در برابر تهاجم مقاومت کند. در این دوره شعر جنبه حماسی پیدا می‌کند. در این دوره است که شعر استاد خلیلی هم جنبه حماسی پیدا می‌کند. اسلام در شعر افغانستان، به عقیده پویا، روح مطلب است...

عبدالغفور آرزو، شاعر عاطفی و مهربان افغانستان مقیم مشهد، می‌گوید تحولات اجتماعی همواره با تحولات شعر توأم بوده است. از آن جا که افغانستان همواره درگیر جنگ بوده است در نتیجه دست آوردهای فرهنگی بر باد رفته است. به قول او، از زمان امیر شیرعلی خان که تحولات اجتماعی محسوس بوده، شعر هم تحول می‌یابد. اوج تحول شعر، بنابراین نظر در ۱۹۱۹ در اشعار طرزی، پریشان، داوی و شاعران دیگر دیده می‌شود که در ارتباط با نهضت مشروطیت قرار دارند. با شکست نهضت مشروطیت شعر به بن بست رسید. می‌گوید شعر حالت بازگشت می‌یابد. از ۱۹۱۹ تا شکست دولت امانی را شکست نهضت مشروطیت می‌گوییم، یعنی ظهور حبیب‌الله خان و بچه سقا. از قول خلیلی می‌افزاید هر کاری کردیم بچه سقا حاضر نشد تحولات امانی را ادامه دهد. بعد از شکست دولت امانی، شعر هم دچار شکست می‌شود. پس از شکست، باز ذهنی گرایی حاکم می‌شود و شعر به صورت کامل، تغزلی می‌گردد. آرزو در ادامه صحبتش می‌گوید این دوره طول کشید تا دهه قانون اساسی. صباح‌الدین کشکی کتابی دارد در این باره. این دوره، دوره آزادی احزاب است. کشکی این دوره را به نام دهه قانون اساسی یا فرصت طلبی روسها نام گذاری کرده است... او می‌گوید شعر نو از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۳ در اوج خود است و شعر منثور هم در همین دوره پدیدار می‌شود:

به اعتباری دیگر، در حال حاضر شعر افغانستان را تقسیم می‌کنند به شعر درون مرزی و برون مرزی. شعر درون مرزی به اصطلاح به سوی «سوچه شدن» یعنی سره شدن می‌رود. شعر فضای جهادی صورت و تجلی دیگری دارد...

از سوی دیگر بسیاری از شاعران بر این عقیده‌اند که شعر درون مرزی از نظر زبانی قوی شده است. دگرگونیهای عظیمی که در افغانستان رخ داده است می‌تواند عامل مهمی در این راستا به شمار رود. در واقع شعر مهاجرت در آغاز ادامه سنتهای پیشین است و در برابر هر نوع تغییری مقاومت می‌ورزد تا بتواند هویت خود را پاس بدارد و به عنوان ابزار سنتی ارتباط ادبی کارآیی خود را از دست ندهد...

عبدالله آرزو یکی دیگر از شاعران مهاجر و برادر عبدالغفور می‌گوید خصوصیات شعر مهاجرت را می‌توان بیان دردها، رنجها، بی‌وطنی و غریبی دانست. شعر مهاجران بیشتر از این شرایط تأثیر می‌گیرد. او نیز معتقد است که جهاد افغانستان در اصل علیه بی‌دینی آغاز شد. شعرا به وطن عشق می‌ورزند و از مذهب انگیزه می‌گیرند. در پاسخ به این پرسش که کدام عنصر، وطن یا دین، در شعر شعرا غلبه دارد می‌گوید این هر دو عنصر همچون انگیزه در شعر معاصر به خصوص شعر انقلاب یا شعر جهاد حضور

دارند و نمی‌توان یکی را بر دیگری برتر دانست...

برادرش، عبدالغفور آرزو معتقد است شعر مهاجرت از نظر ساختار به زبانی رسیده است که فرم نویی پیدا کرده است و با شعر قدما تفاوت یافته است. کسانی که به خصوص با افق ادبی ایران آشنایی دارند، در معرض این گذر ادبی قرار گرفته‌اند. گاه دشوار می‌توان اشعار چنین شعری را از اشعار شاعران ایرانی تمیز داد. به ویژه جوانانی که در مهاجرت شعر می‌سرایند به این زبان نو دست یافته‌اند...

لطیف پدram، شاعر جوان و فعال و کوشایی که به تازگی به ایران آمده است و در تحلیل ادبی به تأثیر ساختارهای اقتصادی باور دارد، در نوشته منتشر نشده‌ای می‌نویسد شعر معاصر فارسی در افغانستان در قیاس با تحولات شگرفی که در شعر معاصر فارسی در ایران روی داد، تحولی کند را پیمود که مهمترین دلیل آن را باید اقتصاد بسته، سیاست بسته و فرهنگ بسته مسلط بر افغانستان دانست. گرچه او سه عنصر اقتصاد، سیاست و فرهنگ را عامل مؤثری در این تحول کند می‌داند، ولی در عین حال دوست می‌داشت که استقلال آگاهی و شعور شعر از فراز این حصارها می‌گذشت و «شعر معاصر فارسی افغانستان را جزء این ماجرا می‌ساخت. در بزنگاه ماجرا، اما، از سرزمین فاوست صدا برخاست: تئوری دوست عزیز، تماماً خاکستریست». او معتقد است که نخستین جستارها در جهت انحراف از اسالیب قدیم با بحران جامعه در شکل جنبش مشروطه آغاز شد و «در ته آن محمود طرزی و عبدالهادی داوی، پریشان و بعدها آئینه و قاری زاده، نه با چشم داشت به نیما که با توجه به انحرافهای اندک یغمای جندقی، گامهایی آن سوتر گذاردند»...

برخی از منتقدان فکر می‌کنند که شعر در افغانستان از رواج مقبولی برخوردار نبوده است و برای اثبات این ادعای خود آمار بی‌سوادی در افغانستان را عنوان می‌کنند. آشنایان به اوضاع افغانستان می‌دانند که این کشور در صدبی سوادی بسیار بالایی داشته است، ولی آیا درست است که از میزان بی‌سوادی بسیار بالا نتیجه بگیریم که هواخواهان شعر در میان مردم اندک بوده است. به نظرم می‌رسد که چنین برخوردی راه به جایی نبرد و ما را از دست زدن به نتیجه‌گیریهای درست بازدارد. در کشور خودمان در دورانه‌های اوج شعر فارسی ما همواره با یک توده بی‌سوادی رو به رو می‌شویم. آمار باسوادان در دوران رودکی، فردوسی، حافظ یا... نباید از آمار باسوادان افغانستان اخیر بالاتر بوده باشد. از این گذشته، همه خوب می‌دانیم که شعر شاعرانی چون فردوسی و حافظ را حتی بی‌سوادان از حفظ می‌خوانده‌اند و پاسدار آن بوده‌اند. به یاد دارم که حتی بی‌سوادان در دوران کودکی ما حافظ را یکسره از بر می‌خوانده‌اند. شمار کسانی که اشعار فردوسی را از حفظ عرضه می‌کردند به مراتب بیشتر بود. به همین خاطر شاید درست نباشد که از راه معیار بی‌سوادی، درباره رواج یا عدم رواج شعر در افغانستان به داوری بنشینیم.

اما تفاوت عمده‌ای که بین افغانستان و ایران وجود دارد این است که در افغانستان، دست کم مبتنی بر مشاهدات من در دوره اخیر، رواج شعر در بین دانش‌آموختگان سطوح مختلف بیشتر است تا در میان دانش‌آموختگان ایرانی. این پدیده در جای خود اهمیت دارد و باید به آن توجه داشت. بسیاری از دانش‌آموختگان ایرانی امروز دیگر با ادب فارسی آن چنان که باید الفت ندارند. نظام درسی پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی چنان طراحی شده است که در عمل، محصول خود را به تدریج از بنیادهای فرهنگی اش دور می‌سازد. در میان شهروندان افغانستان هر که را دانش‌آموخته دیدم، صرف نظر از سطح و میزان آن، به گونه‌ای با شعر و ادب فارسی آشنایی داشت. اگر شعر نمی‌سرود، شعر می‌دانست و می‌خواند. این جنبه فرهنگی از زندگی اجتماعی، علت‌هایی متنوع دارد که از حوصله این گفتار خارج است، اما به هر صورت نباید اهمیت آن را از یاد برد. در ضمن از این وضع می‌توان به این نتیجه رسید که اگر نظام آموزشی قلمرو فارسی به گونه درست و در ارتباط با فرهنگ و ادب ما سازمان بیابد، می‌توان امید بست که ادب فارسی از رواج گسترده‌ای در میان همه فارسی‌زبانان برخوردار گردد.

به شعر معاصر افغانستان انتقاد شده است که از عشق به گونه‌ای دریده سخن می‌گوید و از مضمونهای عشقی به نحوی نادرست بهره می‌گیرد. چنین قضاوتی درباره‌ی بازتاب عشق در شعرهای شاعران افغانستان از دقت برخوردار نیست. با اتکاء به داوریهایی رایج و اخلاق جاری است که می‌توان برخی از احساسات لطیف شاعران را «عشق دریده» نامید و با نگوشت از این احساسات یاد کرد. برای آن که ما بتوانیم گونه‌ای از عواطف را «عشق دریده» معرفی کنیم نخست باید از این اصطلاح تعریف درست و سنجیده‌ای به دست بدهیم و سپس از روی آوردن به معیارهای آسان پسند و سطحی راجع به عشق برای تأیید قضاوت خود بپرهیزیم. در غیر این صورت می‌توان هر احساس لطیف شاعرانه‌ای را با عنوان عشق دریده محکوم کرد و بسیاری از اشعار زیبای شاعران را ناپسند جلوه داد.

هرگونه داورى درباره‌ی شعر معاصر افغانستان بی‌توجه به پدیده‌ی تحول اجتماعی و دگرگونی نحوه‌ی زیست می‌تواند به بیراهه برود و به نادیده گرفتن زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی شاعران بینجامد. گسترش شهرنشینی در افغانستان در دوران معاصر، هرچند کوچک، بی‌تردید بر احوال و اندیشه‌های شاعران تأثیر داشته است. از این گذشته رواج آموزش نوین و مدرسه، باز هم در ابعادی کوچک، به نوبه‌ی خود بر نوع روابط میان شهرنشینان، به خصوص مردان و زنان، تأثیر نهاده است. ارتباط با جهان غرب و به خصوص آمد و شد روشنفکران با روسیه و بسیاری تحولات مشابه، همه و همه جهان فکری شهرنشینان، به خصوص شاعران شهری را دستخوش دگرگونی‌هایی ساخته است که نمی‌توانسته بر نوع احساسات آنان بی‌تأثیر باشد. آشنایی با شعر ایران پس از مشروطیت را نیز باید از عوامل تغییر در شعر افغانستان دانست و تحول بیان احساسی شاعران را از این دیدگاه هم مورد بررسی قرار داد. طبیعی است که با توجه به همه‌ی این تغییرات، نوع عشق شاعر و شکل تجلی آن به دنبال دگرگونی پدید آمده در روابط عاشقانه، دستخوش تحول بشود و خواننده‌ی ناآشنا را شگفت زده سازد. به این خاطر فکر می‌کنم اصطلاح «عشق دریده» درباره‌ی زبان عاشقانه‌ی تازه‌ای که در شعر برخی از شاعران معاصر مشاهده می‌شود، اصطلاحی است نادرست.

پنج جایزه به استادان زبان فارسی

دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران، رئیس مؤسسه لغتنامه‌ی دهخدا و رئیس مرکز بین‌المللی گسترش و آموزش زبان فارسی وابسته به دانشگاه تهران به دریافت جایزه «اکو» دعوت شد. اما ایشان ضمن نامه‌ای خواستند این جایزه از طرف مرکز بین‌المللی گسترش و آموزش زبان فارسی به «پنج تن از استادانی که سالها برای ترویج و گسترش زبان فارسی کوشیده‌اند و اکنون دوران بازنشستگی را می‌گذرانند هرچند هدیه‌ای ناچیز است ولی چون نشانی از سپاس این بنده و استادان دانشگاه تهران از کوشش این استادان بزرگوار در گسترش زبان فارسی است به شرح زیر تقدیم گردد».

- پاکستان: دکتر عبدالشکور احسن استاد دانشگاه پنجاب، لاهور (هزار دلار)

- ترکیه: دکتر تحسین یازجی استاد دانشگاه استانبول (هزار دلار)

- چین: جان هون بن استاد دانشگاه پکن (هزار دلار)

- مصر: عبدالمنعم حسنین استاد دانشگاه قاهره (هزار دلار)

- هندوستان: دکتر امیرحسین عابدی استاد دانشگاه دهلی (هزار دلار)